

## دین و نگرش نوین

### ● بخش‌های قنبری

استیسی در دو حوزه فلسفه و فلسفه مضاف کار کرده و آثاری به جهان دانش و معرفت عرضه کرده است که بیشتر به برخی از آنها اشاره کردیم. وی در حوزه فلسفه مضاف به فلسفه اخلاق، فلسفه دین و فلسفه عرفان پرداخته است و آثار و نظریاتی ارائه کرده است.

استیسی در تمام مباحثی که مطرح کرده به امر تجربه‌گرایی توجه درخوری داشته است. در عرفان از نقطه نظر تجربی داد سخن داده است و ضمن پرهیز دادن، از نگاه دگماتیستی به منابع دریافت و معرفت بشری، تجربه‌های عرفانی را به رسمیت شناخته و با آوردن شواهد و نمونه‌هایی واقعیتی به این نام را اثبات کرده است.

از جهت توجه به تجربه و حس او را مدافع نظریه داده حسی (Sence datumtheory) دانسته‌اند، با اینکه نام وی همواره با نام هگل همراه شده‌است، وی عمدتاً وام دار هیوم، جی‌ای، مور و برتراند راسل است. هر چند که وی برخی از آثار راسل را مورد نقد قرار داده است.

### آشنایی با کتاب دین و نگرش نوین

دین علاوه بر آن که راه معیشت آدمیان را در حوزه معنویت تعیین می‌کند و تضمین‌های آرامش روحی را بر آدمیان عرضه می‌کند و مفهوم نجات را در دل و ذهن آدمیان می‌اندازد و راهها و راهکارهای رستگاری اخروی را مطرح می‌سازد. از دیدگاه عالمان و پژوهشگران به عنوان پدیده‌ای مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و هر یک از گروه‌های پژوهشی رهیافت‌های مختلفی به این پدیده داشته‌اند.

در نگرش‌های علمی به دین، از رویکردهای جامعه‌شناختی می‌توان یاد کرد که دین را به عنوان نهاد اجتماعی در نظر گرفته و از کارآمدی و احیاناً ناکارآمدی آن در عرصه اجتماع سخن می‌گوید. رهیافت‌های دیگری هم به دین شده است که در این مقال مجال پرداختن به آن‌ها نیست. اما آنچه مربوط به موضوع حاضر است تحلیل تجربی دین است که صاحب نظرانی چون ویلیام جیمز و والتر ترنس استیسی از طرفداران آن هستند.

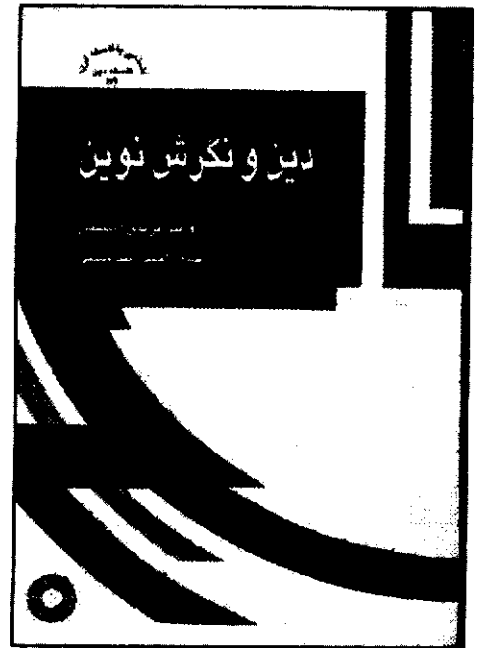
پیش از پرداختن به رهیافت ویژه استیسی به دین لازم است این نکته را یادآوریم که بررسی‌های دین‌شناختی دو دوره کلی را پشت سر گذاشته است: یک

### آشنایی با حیات استیسی

والتر ترنس استیسی فیلسوف تجربه‌باور انگلیسی - آمریکایی به سال ۱۸۸۶ در لندن چشم به جهان گشود و تحصیلات خود را در دانشکده ترینیتی Trinity دوبلین به سال ۱۹۰۸ به پایان رسانید. وی مدتی (۱۹۱۰-۱۹۳۳) به کارهای اداری گذراند و در آن مدت توانست دو کتاب مهم تاریخ انتقادی فلسفه یونان (لندن ۱۹۲۰) و فلسفه هگل، (لندن ۱۹۲۴) را منتشر کند. در سال ۱۹۳۳ از خدمات اداری کناره گرفت، تا در دانشگاه برینستون آمریکا به تدریس فلسفه بپردازد و این کار را تا زمان بازنشستگی‌اش ادامه داد. در سال ۱۹۴۹ ریاست انجمن فلسفه آمریکا را به عهده گرفت.<sup>۱</sup>

استیسی درباره مسایل و موضوعات مختلف فلسفی نظراتی داشته، یکی از آن نظریات مربوط به استدلال‌هایی که آدمیان برای اثبات عقاید خود می‌آورند، است. او در این باب معتقد است که دلایل ما برای اعتقاداتمان در نهایت بر دو ادعای کلی مبتنی است که می‌توان از نظر تجربی تأییدشان کرد، یکی این ادعا که اذهان آدمیان به هم شباهت دارند، و دیگر اینکه کار آدمیان با یکدیگر مشترک است، این دو واقعیت تجربی، و نه براهین منطقی، مؤید اعتقادات متعارف ما هستند.<sup>۲</sup>

یکی از مهم‌ترین نظریاتی که استیسی مطرح کرده مربوط به دین و نحوه ارتباط آن با علم است. در طول تاریخ معرفت بشری همیشه این مسئله مطرح بوده‌است که علم و دین با هم تعارض دارند و متکلمان هم در صدد برآمده‌اند تا به نحوی به جمع این دو توفیق یابند، تا دینداران از فواید هر دو بهره‌مند گردند. استیسی در جای جای کتاب دین و نگرش نوین بر این نکته پافشاری می‌کند که پیشرفت علم منطقیاً هیچگونه تأثیر منفی بر دین و دیانت‌پیشگی ندارد. و فقط گذرهای روانشناختی (در برابر گذرهای منطقی) است که گهگاه سبب شده است که در ذهن و روح پاره‌ای از آدمیان رشد علم و بقای دین را ناسازگار جلوه‌گر سازد. به تعبیر دیگر بین علم و دین تعارض و تضادی وجود ندارد و آدمیان برای به سامان کردن حیات مادی و معنوی‌شان به علم و دین سخت نیاز مندند و غفلت از یکی قطعاً آثار سوئی به دنبال خواهد داشت.



- دین و نگرش نوین
- والتر ترنس استیسی
- مترجم احمد رضا جلیلی
- ویراستار، مصطفی ملکیان
- انتشارات حکمت
- تهران، ۱۳۷۷

دوره که از آن به عنوان رهیافت کلامی یاد می‌کنیم مربوط به پیش از رنسانس است و دوره دیگر پس از رنسانس است که از آن به عنوان رهیافت‌های برون‌دینی یاد می‌کنیم.

در دوره قرون وسطایی پژوهش‌های دینی غالباً صبغه درون‌دینی داشته است و خدامحوری و خدامرکزی جهان‌بینی اصلی نظریه پردازان دینی بوده و سایر حوزه‌های معرفتی را نیز تحت شعاع خود داشته است. گردونه هستی در گردش بوده تا آدمی به کامی رسد و از سعادت باز نماند و همو محور هستی را تشکیل می‌داد؛ زمین نقطه ثابت هستی شمرده می‌شد و خورشید و سیارات و ستارگان و افلاک همه به دور کره خاکی می‌چرخیدند و با این کار خود می‌خواستند به آدمیان درس دهند که

«ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت مخوری»  
افلاک به دور زمین می‌چرخید و زمین هم به دور انسان، پس همه چیز حول محور آدمی در گردش بوده است. این بود جهان‌بینی انسان پیش از رنسانس که در دین پژوهی آن عصر نیز تأثیر خود را گذاشته بود. اما وقتی انسان، از دایره محدود اندیشه قرون وسطایی پا فراتر گذاشت، دو کار شگرف کرد: جهانی دیگر خلق کرد و تبیین نوبی از انسان به دست داد؛ هم جهان، جهان دیگری شد و هم انسان انسان دیگری - در ارتباط با این تحول نحوه ارتباط انسان با سایر پدیده‌ها و حتی خدا نیز دچار تغییراتی شد. در اثر این تغییر اخلاق، عرفان و سایر حوزه‌های علوم انسانی نیز دچار تحول و دگرگونی عظیمی شد و به واقع جهان و انسان جدیدی خلق شد.

در اثر این تحول بود که دین از نقطه نظرهای گوناگونی مورد مطالعه قرار گرفت. تحول رنسانس در اخلاق، فلسفه، دین‌شناسی و عرفان تغییرات شگرفی پدید آورد و همه آنها فرهنگ جدید انسانی را به ارمغان آورد.

همه آنچه گفتیم در کتاب دین و نگرش نوین به طور مستوفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. استیسی در این کتاب از آغاز معرفت بشری تا عصر حاضر را مورد بررسی قرار داده است؛ که ذیلاً به بررسی امهات آن می‌پردازیم.

کتاب دین و نگرش نوین در سه بخش تنظیم شده است که عبارتند از: بخش یکم، قرون وسطی؛ بخش دوم، جهان‌بینی نوین؛ و بخش سوم، مسایل کنونی.

بخش اول دارای سه فصل است که عبارتند از فصل یکم: جهان‌بینی قرون وسطی؛ فصل دوم: خدا و هدف جهان؛ و فصل سوم: جهان به عنوان نظام اخلاقی.

بخش دوم شامل فصل چهارم: ظهور علم نوین؛ فصل پنجم: پیامدهای ظهور علم نوین برای دین؛ فصل ششم: پیامدهای ظهور علم نوین برای اخلاقیات؛ فصل هفتم: پیامدهای ظهور علم نوین برای فلسفه؛ فصل هشتم: طبیعی‌گرایی؛ و فصل نهم: اعتراض‌ها و واکنش‌ها.

بخش سوم شامل فصل دهم: مساله حقیقت دینی؛ و فصل یازدهم: مسئله اخلاقیات.

پیشرفت علم منطقاً هیچگونه تأثیر منفی بر دین و دیانت‌پیشگی ندارد. فقط گذرهای روانشناختی (در برابر گذرهای منطقی) است که گهگاه سبب شده است که در ذهن و روح پاره‌ای از آدمیان رشد علم و بقای دین را ناسازگار جلوه‌گر سازد. به تعبیر دیگر بین علم و دین تعارض و تضادی وجود ندارد و آدمیان برای به سامان‌کردن حیات مادی و معنوی‌شان به علم و دین سخت نیازمندند و غفلت از یکی قطعاً آثار سوایی به دنبال خواهد داشت.

چنانکه در فهرست مطالب کتاب اشاره شد، این اثر تحولات علمی را در سه دوره قرون وسطی، عصر نوین (رنسانس) و جهان جدید مورد بررسی قرار می‌دهد. در واقع مبنای اصلی این کتاب بررسی تحولات علمی و آثار این تحول و تکامل بر حوزه‌های دین، اخلاق و فلسفه است. وقتی سخن از علم به میان می‌آوریم، این سؤال در حوزه‌های مختلف به ذهن آدمی می‌آید که این تحول چه تغییراتی را در نوع نگاه و رویکرد آدمی به اخلاق، دین و فلسفه پدید آورده است؟ وقتی زیست‌شناسی و یا مکانیک و یا ستاره‌شناسی تحول می‌یابد و فرضیه‌های جدید در این سه علم مطرح می‌شوند و مورد آزمایش قرار می‌گیرند و نتایجی غیر از نتایج پیشین به دست می‌آید چه تحولی را در حوزه‌های اخلاق، دین و فلسفه به جامی گذارد؟ آیا اساساً می‌توان چنین رابطه‌ای (تغییر در یک علم و تحول در علم دیگر) برقرار گردد؟ اگر ایجاد این ارتباط طبیعی است، چه روندی را طی کرده است؟ اینها و دهها سؤال دیگر می‌تواند در پی تحول علمی در ذهن اهل پرسش پدید آید.

شکی در آن نیست که تحول علمی می‌تواند باعث تحول در جهان‌بینی افراد شود و به دنبال آن دگرگونی‌های دیگر نیز حاصل می‌شود. استیسی در واقع می‌خواهد به پرسش‌های فوق پاسخ دهد و از نحوه انتخاب سرفصل‌هایش می‌توان به این نکته دست یافت که وی مبنای پژوهش خود را بر اصل ارتباط علوم (اندیشه، رفتار و عاطفه) نهاده است. یعنی وقتی وی از «پیامدهای ظهور علم برای دین» سخن می‌گوید در واقع به این نکته اعتراف کرده است که تحول در علم نوین می‌تواند، منشأ تحولی در حوزه دین شود؛ اما چگونه و از چه مسیری این اثرگذاری و اثرپذیری حاصل می‌شود، کتاب دین و نگرش نوین پاسخگوی این پرسش است.

خلاصه نظر استیسی این است که تحول علمی

غالباً از طریق گذر روانی بر حوزه‌های دیگر به ویژه حوزه دین اثر گذاشته است؛ مثلاً وقتی در علم جدید رابطه ماشینی اجزای عالم مورد بررسی قرار می‌گیرد این تلقی در اذهان پدید می‌آید که جهان یا علتی خارج از خود نداشته و یا اگر داشته است اکنون جهان نیازی به آن آفریننده ندارد و او نقش خود را در ابتدای خلقت ایفا کرده و اکنون فقط تماشاگر صحنه شده است. مبنای منشأ اصلی این نحوه نگرش همان پژوهش‌های فلکی است که صورت گرفت.

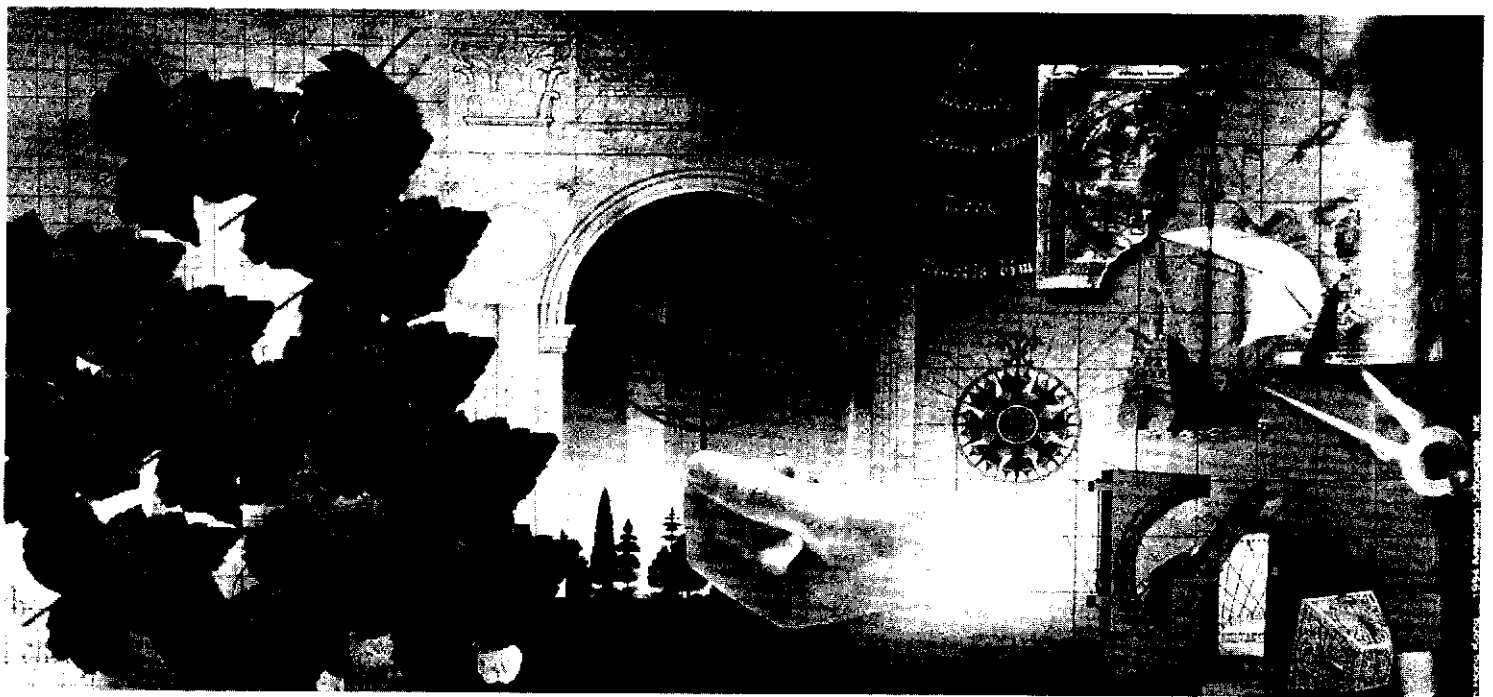
وقتی در دوره قرون وسطی بر این نکته پافشاری می‌شد که زمین مرکز هستی و انسان هم بر روی آن مقیم است، خدا هم نزدیک احساس می‌شد؛ اما علم نیوتن احساس بالنده‌ای از دوردستی خدا به دست داد. در جهان قدیم خدا بسیار نزدیک بود و مانده از آسمان می‌فرستاد و بدین طریق در ارتباطی نزدیک با آدمیان قرار داشت در حالی که پس از کشفیات علمی خدا به دوردستی فرستاده شد چون هر واقعه‌ای رخ می‌داد مستقیماً به خدا نسبت نمی‌دادند بلکه علت یا علت‌هایی باعث پدید آمدن آن واقعه شده بود و این سلسله علل تا رسیدن به خدا مسیر طولانی را طی می‌کرد و انسان جدید هم حال و حوصله استمرار آن تا علة‌العلل را نداشت و به طور روانی این تلقی را کسب می‌کرد که خدا شاهد فعل و انفعالات جهان است و دخالتی در آن ندارد و نقش او فقط در حد یک سازنده‌ای است که ابتدا چیزی را می‌سازد، اما پس از تکمیل، آن چیز برای ادامه کار به او نیاز ندارد.

بنابراین براساس برخی تلقی‌ها، علم نیوتن که سرچشمه‌های یک دین زنده را با عقب‌راندن خدا به زمانی در آغاز آفرینش دنیا به کلی خشک‌اند<sup>۳</sup> و خدا تمام کارها و روابط این جهانی را به علت‌هایی سپرد که خود آفریده بود. انسان جدید به بخش پایانی این عبارت اخیر توجه جدی نکرد و به طور روانی گمان برد که خدا از صحنه هستی محو شده است. بدین ترتیب با عنایت به این گذر الحاد، بی‌ایمانی و فروریختن پایه‌های دین پس از تحول علمی رخ نمود.

همین ارتباط روانی بین علم و اخلاق و فلسفه نیز کمابیش رخ داد. مثلاً در حوزه اخلاق یافته‌های علمی نیوتن و دیگران به طور روانی اثر عمیق و نامطلوبی بر اندیشه‌های اخلاقی داشته است. این مفاهیم علمی فروراشی این اعتقاد را که جهان یک نظام اخلاقی است، موجب شده‌اند.<sup>۴</sup>

استیسی در این اثر هم مانند آثار دیگرش به طور جدی به موضوع مدنظر پرداخته و آثار تحول علمی را در حوزه‌های یادشده مورد بررسی قرار داده و به کاوش در علل و انگیزه‌ها و دلایل این پرداخته است. البته مبنای اصلی سخن او این است که این آثار چنان نیست به ناچار باید رخ می‌نمودند؛ بلکه از آنجا که آدمیان در زندگی خود تنها از منطقی و گذرهای منطقی فقط بهره نمی‌گیرند بلکه در بهره‌برداری‌ها و نتیجه‌گیری‌ها و آثار، علل و عوامل گوناگونی تأثیر دارند.

یکی از اموری که آدمیان بدان پافشاری می‌کنند گذرهای روانی است، یعنی شخص برای رسیدن از پدیده‌ای به نتیجه‌ای از طریق روابط منطقی و فلسفی



تعریف شده عبور نمی‌کند بلکه آنچه در این مورد برای او مهم است و آن را مورد استفاده قرار می‌دهد ارتباطات روانی این دو است. اینجاست که شخص تحت تأثیر عواطف خود از منطق روی برمی‌گرداند و به گذر روانی اقبال می‌کند. از دیدگاه استیسی رابطه علم جدید با اموری چون دین، اخلاق و فلسفه از این نوع بوده است؛ بنابراین نتیجه می‌گیرد که اخلاق، فلسفه و دین همچنان در جای خود قرار دارند و با تکیه برگذره‌های روانی نمی‌توان آن‌ها را از موقعیت و جایگاه خود پایین آورد و از ارج و منزلت آنها کاست.

یکی از ویژگی‌هایی که استیسی در آثار خود بدان توجه کرده و از آن برخوردار است تسلط وی بر فلسفه و بهره‌گیری از تحلیل‌های فلسفی در رویکرد به اموری چون عرفان و دین و اخلاق است. تسلط وی بر دو علم گرانبهای فلسفه و عرفان وی را قادر ساخته است در بررسی دین و اخلاق از این دو بهره‌گیرد و یکی را به پای دیگری قربانی نکند.

این ویژگی از آن جهت مهم است که تبیین و تحلیل یک امر به طور جامع و کامل تنها در حوزه عقل و نگرش عقلانی (فلسفی) و منطقی ممکن است و تنها افرادی می‌توانند تحلیلی جامع از یک امر بدهند که عقل و تحلیل‌های عقلی خود را پویا کرده باشند؛ حتی اگر بخواهند امری مثل دین را از نقطه نظر عرفانی، اسطوره‌ای و... بررسی کنند، چه بررسی یک امر غیر از خود آن امر است. فلسفیدن و معرفت‌شناسی کردن حتی غیر از فلسفه و معرفت است و البته بر آن مسلط است. این خرد و خردورزی و خردورزانند که می‌توانند در این وادی گام نهند و پرده از حقایق کنار زنند از این جهت است که نگارنده، نگره کلی استیسی را مبتنی بر چشم‌انداز بیرونی و تحلیل معرفت‌شناسانه پدیده‌ها، آرا و اندیشه و متون دینی می‌داند. اگر بگوییم که استیسی در این روش و نحوه بررسی کاملاً متأثر از معرفت‌شناسی و عقل‌شناسی کانت است سخن ناصوابی نگفته‌ایم چرا

◀ استیسی در بررسی‌های عرفانی و دینی به این باور رسیده است که از «تکرار» یک امر می‌توان نتایج نیکو و قابل‌تعمیمی استخراج کرد. وقتی در شرق و غرب عالم یک تجربه‌ای رخ می‌دهد و اشتراکات زیادی با هم دارند، بدون اینکه اساساً ارتباطی با هم داشته باشند، معلوم می‌شود که یک امری خارج از توانایی معمولی بشر وجود دارد که در مکانها و افراد مختلف قابل‌پیگیری است و این نشان‌دهنده وجود یک امری در جهان و حتی همگانی بودن آن است.

که او هم مانند کانت اولاً به کاستی سیستماتیک عقل معتقد است، و ثانیاً در صدد برآمده است، تا یک پدیده را لخت و عریان و به دور از گرایش‌ها و تمایلات مختلف و حتی گرایش‌های دینی بررسی کند و همین امر به او امکان داده است، تا در عین حفظ استقلال فکری خود در قالب مجادلات بین ادیانی و اندیشه‌های متکلمانانه محصور نگردد.

وقتی شخص پژوهشگر بتواند در بررسی یک علم به لوازم و لواحق آن هم بیان‌دیشد و سعی کند با اعتراف به اختلافات همه چیز با یکدیگر به گوهر مشترک آنها دست یابد به یقین در پژوهش خود راه صواب را برگزیده است. لازمه بررسی‌های عرفانی و دینی آگاهی نظرات و نظریات گوناگون است و استیسی از این حیث توفیق

خوبی کسب کرده است، زیرا کمابیش لوازم و لواحق پژوهش را فراهم کرده است.

نظر استیسی درباره دین

استیسی همان روش و نظری را درباره عرفان انتخاب کرده بود که درباره دین هم معمول داشته است و به چند امر واقف و ملتزم است در قالب چند نکته بیان می‌کنیم:

نکته اول: استیسی در بررسی پدیده‌هایی که با امور روحی و معنوی سر و کار دارند، به هیچ وجه نگرش پوزیتیویستی و دکماتیستی ندارد. به این معنا که قایل نیست هر چیزی که در آزمایشگاه به اثبات برسد قابل پذیرش و غیر از آن هیچ چیز و امری دیگر وجود ندارد، چنانکه پوزیتیویستهای دوران شکوفایی علم قایل بوده‌اند. البته وی هم در یک تقسیم‌بندی کلی می‌تواند جزو تحقق‌گرایان قرار گیرد، در صورتی که تجربه‌گرایان را هم در محدوده پوزیتیویستها قرار دهیم. اما اختلافی که وی با دیگران دارد، در این است که دایره تجربه را گسترده است، یعنی تجربه امور تنها به حوزه علوم آزمایشگاهی محدود نمی‌شود. او در این زمینه هم تجربه علمی را در نظر می‌گیرد و هم تجربه عرفانی را. البته در این دو حوزه استیسی به انواع تجربه‌ها توجه دارد؛ تجربه‌هایی که کاملاً رنگ فردی دارد و از دایره تجربه افراد خارج نیست و شخص از آن جهت که یک نفر است آن تجربه‌ها را داراست و تجربه او به هیچ وجه قابل‌تعمیم و تقسیم نیست و غالب تجربه‌های عرفانی و کم و بیش دینی از این دسته‌اند. اما استیسی در عین بهره‌گیری از این تجربه‌ها و اعتماد به تعبیرات عارفان و دیندارانی که به وثاقت آن اعتماد دارد، از مطالعه تک تک آنها یک قاعده و قانون کلی به دست می‌دهد و از آن طریق به بررسی یک پدیده عرفانی یا دینی می‌پردازد. وی در این زمینه هرگز به یک دین محدود نمی‌شود، بلکه از ادیان مهم و مکتب‌ها و افراد عرفانی مثال‌ها و نمونه‌هایی را ذکر می‌کند.

نکته دوم اینکه، استیسی در بررسی‌های عرفانی و دینی به این باور رسیده است که از «تکرار» یک امر می‌توان نتایج نیکو و قابل‌تعمیمی استخراج کرد. وقتی متوجه می‌شود در شرق و غرب عالم یک تجربه‌ای رخ می‌دهد و اشتراکات زیادی با هم دارند، بدون اینکه اساساً ارتباطی با هم داشته باشند، معلوم می‌شود که یک امری خارج از توانایی معمولی بشر وجود دارد که در مکانها و افراد مختلف قابل پیگیری است و این نشان‌دهنده وجود یک امری در جهان و حتی همگانی بودن آن است.

نکته سوم، تأکید جدی بر امور مشترک ادیان و بررسی حقیقت ادیان و عرفان در همان امور است استیسی بر این نکته به جد تأکید دارد که وقتی سخن از دین به میان می‌آوریم منظورمان دین خاص شرقی و یا غربی نیست، بلکه «دین مجموعه‌ای از قضایا دربارۀ عالم است یا مستلزم مجموعه‌ای است لکن هر دینی یک نحوه زندگی را پیشنهاد می‌کند»<sup>۵</sup> وقتی دین از این نقطه مورد بررسی قرار گیرد دارای روش خاص و ویژگی‌های مخصوص به خود خواهد بود و از آنجا که علم و فلسفه حوزه‌های خاص خود را دارند محدودیت و مزاحمتی برای دین به بار نخواهند آورد، هر چند که در فهم‌های دینی فلسفی ممکن است مسائلی را به بار بیاورد.

حال با توجه به این نقطه و تأکید بر امور مشترک ادیان در نظریه استیسی وحدت یا گوهر ادیان مطرح می‌شود و او با اعتراف به چند منبعی بودن انسان‌ها در عصر حاضر دین را هم به عنوان یک منبع معرفتی و طریقه زندگی در کنار سایر منابع و طرق قرار می‌دهد. و در بررسی ادیان به گوهرهایی دست می‌یابد که وجهه دینی هر دین منبعث از آنهاست. او خود در این زمینه می‌نویسد: «در هر دینی طریقی یا راهی هست و مقصد یا حالی وجود دارد که طریقی یا راه بدان ختم می‌شود.» «من طریقی، حقیقت و زندگی هستم» گفته‌ی حضرت مسیح در انجیل یوحنا است. بوداییان از «طریق هشتگانه شریف» گفتگو می‌کنند. مقصد، تجربه (که پنهان است) به صورت «رستگاری»، «ملکوت»، «نیروانا» و «اتحاد با برهمن» توصیف می‌شود.<sup>۶</sup> استیسی وحدت ادیان و موضوع و محدوده آن را به صراحت بیان می‌کند. «ادیان مختلف ظاهراً به راهها و مقصدهای مختلف اشاره می‌کنند. من بر این عقیده‌ام که همیشه و همه جا، در همه ادیان بزرگ در حقیقت یک مقصد، یک حال، حتی (با قید و شرطی) یک راه هست که از طریق «اسطوره‌ها و صور خیال» مختلفی بدان اشاره می‌شود که تفاوت‌های بین ادیان را به وجود می‌آورند.»<sup>۷</sup>

استیسی برای اثبات عقیده خود مثال‌های مختلفی هم ذکر می‌کند. نکته چهارم، اینکه وی با وجود بهره‌گیری از فلسفه و اعتقاد به علم و جهان جدید همچنان بر این باور است که آدمیان همچنان به دین و باورهای دینی نیازمند هستند، چنانکه عرفان را هم جزو ضروریات حیات بشری می‌داند. نکته پنجم، فلسفه به مثابه تضعیف‌کننده باورهای

دینی، استیسی در بررسی‌های خود به ویژه در این کتاب بر این عقیده است که برخلاف نظر عمومی مبنی بر تعارض علم و دین، فلسفه و دین هستند که تعارضات جدی دارند و دینداران اگر دغدغه‌ای دارند باید نسبت به رفع آن در حوزه فلسفه و دین باشد نه علم و دین زیرا بین علم و دین هیچگونه تعارضی نیست و اگر در طول تاریخ گسترش و تعامل علم باعث تضعیف باورهای دینی شده هیچوقت مبنای منطقی نداشته، بلکه «گذر از تعلیمات علوم اولیه به اعتقاد رو به نقصان به خدا [موضوع و محور اصلی ادیان]، گذری روانی بوده، نه گذری منطقی.»<sup>۸</sup> لذا نتیجه می‌گیرد که: «اگر علم نیوتنی دربردارنده چیزی ناسازگار با اعتقاد به خدا نبوده، علم امروزی نیز چنین است و هیچ علمی هرگز نمی‌تواند حاوی چنین چیزی باشد.»<sup>۹</sup>

نکته پایانی که در تبیین نظرات استیسی در این کتاب باید مطرح کنیم این است که وی بر این عقیده است که نگرش علمی، نگرش ما را نسبت به موضوعات محوری دین ممکن است دچار تغییر، تحول و یا تکامل می‌کند، اما کاروان دین همچنان رو به پیش است و آدمیان نیازمند آنند.

درباره مترجم

نگارنده از نزدیک با مترجم آشنایی ندارد، اما از آنجایی که مهر تأیید استاد فرهیخته و دقیق، آقای ملکیان بر پای ترجمه وی خورده است هم به لحاظ روانی خواننده را به اطمینان علمی دعوت می‌کند و هم به لحاظ گذر منطقی، روانی از آن جهت که روح آدمی بدون اینکه اثر را مورد مطالعه قرار دهد خود بخود یک نگرش مثبتی پیدا می‌کند و به خود خیلی اجازه اظهارنظر و نقد نمی‌دهد اما به جهت منطقی هم می‌توان به ترجمه اعتماد کرد؛ زیرا اولاً ویراستاری اثر را جناب آقای ملکیان عهده‌دار شده است و ثانیاً عبارات روان و کم‌غلط و حتی بی‌غلط متن تأییدکننده این ادعا هستند. اگر شخص از ابتدا تا انتهای این اثر را مورد ارزیابی قرار دهد کم‌تر به غلط یا اشتباهی پی می‌برد. ادعای نگارنده بر آن نیست که اثر هیچگونه کاستی به ویژه در حوزه ترجمه ندارد بلکه اگر این اثر را با آثار مشابهش مقایسه کنیم خواهیم دریافت، ترجمه کتاب از صحت و استواری خاصی برخوردار است.

مضاف بر این مترجم محترم هم بر مطلب اشراف داشته و هم به زبان مبدأ و مقصد نیز آگاهی کافی دارد. ارائه مطالب به طور مرسوم و فارغ از پیچیدگی‌ها و واژه‌های نامأنوس عربی متن را روان و قابل فهم کرده است. علاوه بر این آوردن دو واژه‌نامه انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی برای خواننده مجال نقد و بررسی را می‌دهد و می‌توان یکجا به گزینش‌های مترجم آگاهی پیدا کرد.

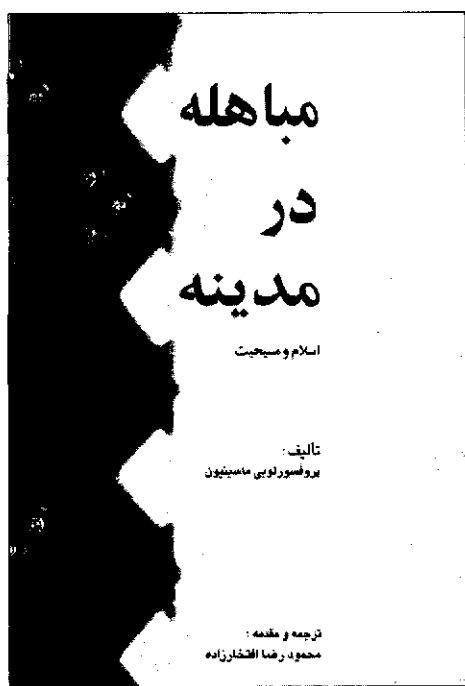
پانوشتها:

۱. دین و نگرش نوین، مقدمه مترجم، ص ۷.
۲. همان، ص ۸.
۳. همان، ص ۱۴۴.
۴. همان، ص ۱۷۱.
۵. همان، ص ۳۴۳.
۶. همان، ص ۴۴۵.
۷. همان.

معرفی کتاب

مباهله در مدینه

● حسین تقوی



- مباهله در مدینه
- لویی ماسینیون
- مترجم: دکتر محمود افتخارزاده